

پاراگراف اول

پاراگراف اول؛ علی خامنه‌ای، پیوند «بخت و تخت» با آینده مجتبی

محمد ضرغامی

کمتر از یک دقیقه پیش



علی خامنه‌ای، رهبر کشته‌شده جمهوری اسلامی، و پشت سر او، مجتبی که به جانشینی‌اش انتخاب شده است

شش سال پیش، آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، بیانیه‌ای با عنوان «گام دوم انقلاب» منتشر کرد؛ متنی ایدئولوژیک که بیش از آن‌که نقشه راهی برای آینده جمهوری اسلامی باشد، به وصیت‌نامه سیاسی او شباهت داشت. وصیت‌نامه‌ای که می‌کوشید به دو پرسش بنیادین درباره آینده جمهوری اسلامی پاسخ دهد؛ نظامی که از پیش خود را در برابر مسئله جانشینی و دوران پس از رهبر تعریف کرده بود؛ دورانی که بسیاری، مجتبی خامنه‌ای را جانشین احتمالی او می‌دانستند.

آیت‌الله خامنه‌ای در این بیانیه یک پرسش محوری را مطرح می‌کند: جمهوری اسلامی چرا باید بماند و چگونه می‌تواند بماند؟

او در «گام دوم انقلاب» از آنچه نظریه «انقلاب تا ابد» می‌خواند دفاع می‌کند. مخالفت با مذاکره با آمریکا، تأکید بر محور مقاومت و حفظ مرزبندی با غرب را از اصول ثابت سیاست خارجی حکومت دینی می‌داند و

در حوزه داخلی نیز معتقد است آزادی تنها تا جایی پذیرفتنی است که با ارزش‌های دینی و تعریف حکومت از آن در تعارض نباشد.

این پرسش اکنون بیش از هر زمان دیگری مطرح است، آیا می‌توان به روایت رسانه‌های تندرو، از جمله روزنامه «جوان»، تکیه کرد که می‌گویند بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نظام‌سازی کرد و آیت‌الله خامنه‌ای در چارچوب تداوم ایدئولوژی سیاسی - مذهبی، پروژه اقتدارسازی را پیش برد؟

اکنون با مرگ او، این پرسش مطرح است که ساختار قدرت در نظم سیاسی برآمده از الگوی ولایت فقیه چه مسیری را طی خواهد کرد و مجتبی خامنه‌ای، در جایگاه جانشین، تا چه اندازه به وصیت‌نامه سیاسی پدرش وفادار خواهد ماند؟

در برنامه رادیویی «پاراگراف اول»، اکبر کرمی، پزشک، نویسنده و پژوهشگر مسائل دینی در آمریکا همراه با مهران مصطفوی، استاد فیزیک هسته‌ای و کنشگر سیاسی در فرانسه به آنچه از جمهوری اسلامی برای بقا باقی مانده، پرداخته‌اند.



↓ [لینک مستقیم](#) ✓

↗ [بازکردن در پنجره جدید](#)

خامنه‌ای، «شاه عمامه‌دار» یا رهبر «بخت‌یار»

آیا می‌توان از آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبری که برای ۳۷ سال قدرت را در ایران در دست داشت و شیوه حکمرانی‌اش، در چشم منتقدان، از او چهره‌ای دیکتاتور ساخته بود، تصویری تاریخی و فارغ از داوری‌های سیاسی ارائه داد؟

اکبر کرمی که در دوران زمامداری رهبر کشته‌شده جمهوری اسلامی احضار، بازجویی، بازداشت و زندان را تجربه کرده، می‌گوید که داوری درباره شخصیت‌های تاریخی ساده نیست.

به گفته آقای کرمی، این داوری تنها به خود آن شخصیت محدود نمی‌شود، بلکه به دریافت، تجربه تاریخی و زمینه‌هایی وابسته است که پیرامون آن شخصیت شکل گرفته‌اند.

او، برای مثال، به داوری‌ها درباره رضاشاه پهلوی اشاره کرده و می‌گوید شخصیتی که پیش از انقلاب ۵۷ و حتی پس از آن، یکی از منفورترین چهره‌های تاریخی ایران محسوب می‌شد، در فضای سیاسی و اجتماعی شکل گرفته پس از جمهوری اسلامی، بسیاری را به بازخوانی کارنامه او واداشت و در این بازخوانی، آن‌ها کوشیدند در مواردی از رضاشاه اعاده حیثیت کنند؛ تا جایی که تصویری از او به‌عنوان شخصیتی ملی و حتی قهرمانی تاریخی ارائه شد.

با وجود این، اکبر کرمی می‌گوید که بر اساس سال‌ها دنبال کردن عملکرد علی خامنه‌ای، او در تاریخ سیاسی ایران جایگاه مثبتی نخواهد داشت.

اکبر کرمی با نام بردن از خامنه‌ای به‌عنوان «رهبری منفور»، او را از نظر شخصیتی به شاه سلطان حسین صفوی، که به ضعف در رهبری و خرافه‌گرایی معروف بود، شبیه دانست و یک گام جلوتر، از او با عنوان

آقای کرمی می‌گوید که این توصیف بازتاب یک انگاره تاریخی نیست، بلکه هر دو رهبر به واسطه ویژگی‌های شخصیتی و شیوه حکومت‌داری، شباهت‌هایی دارند؛ از جمله حکومت شخصی، کنترل‌گری شدید و فاصله گرفتن از گفت‌وگوی مستقیم با جامعه.

از نگاه آقای کرمی، خامنه‌ای نه از فرزاندی سیاسی برخوردار بود و نه در دوره طولانی زمامداری خود توانست دولت ملی در ایران ایجاد کند.

او معتقد است علی خامنه‌ای ساختاری را که از آیت‌الله خمینی تحویل گرفته بود، به حکومتی کاملاً شخصی تبدیل کرد و همه امور را به محور شخصیت خود و سیاست‌هایی که او آن‌ها را «زهرآگین» توصیف می‌کند، وابسته کرد.

اکبر کرمی، در ادامه، با تأکید بر این ویژگی شخصیتی رهبر پیشین جمهوری اسلامی، او را مسئول آنچه حذف «چهره‌های بلندقد» سیاسی در جمهوری اسلامی نامید، دانسته و می‌گوید این رهبر ۸۶ ساله، با ایستادگی در برابر اصلاحات در سال‌های پایانی عمر سیاسی‌اش، بیش از هر چیز به دنبال فراهم کردن شرایط برای انتقال قدرت به فرزندش، مجتبی خامنه‌ای، بود.

اکبر کرمی معتقد است تداوم قدرت علی خامنه‌ای تنها حاصل ویژگی‌های شخصی او نبود، بلکه ضعف، ناآگاهی و خطاهای سیاسی مخالفان، منتقدان و رقابیش نیز نقش مهمی در تثبیت موقعیت او داشت.

به گفته آقای کرمی، «بخت» نیز عامل مؤثری بود؛ زیرا فردی که از نظر او فاقد ویژگی‌های لازم برای این جایگاه بود، در موقعیتی بسیار بزرگ قرار گرفت تا ایران را دهه‌ها از مسیر تمدن، مدنیت، شهروندی، توسعه و شکوفایی دور کند.

«گناه اولیه» خامنه‌ای

مهران مصطفوی، داماد ابوالحسن بنی‌صدر، اولین رئیس‌جمهور ایران، که آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان نماینده مجلس اول نقشی محوری در عزل او از ریاست جمهوری داشت، معتقد است مسئله اصلی خامنه‌ای و ایرانیان، از لحظه رهبر شدنش، با آنچه آقای مصطفوی «گناه اولیه» می‌نامد، آغاز شد.

او در توضیح درک «گناه اولیه» می‌گوید: پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۶۸، انتخاب خامنه‌ای به رهبری با مشکل اساسی روبه‌رو بود؛ چون مطابق قانون اساسی آن زمان، رهبری باید بر عهده فردی قرار می‌گرفت که دارای جایگاه مرجعیت دینی باشد، در حالی که خامنه‌ای چنین جایگاهی نداشت.

به اعتقاد آقای مصطفوی، جمله «وای به حال ملتی که من رهبرش باشم» که خامنه‌ای هنگام انتخابش گفته بود، وضعیت رهبری او را پیچیده می‌کرد و این موضوع که به صورت یک مسئله باقی ماند، آثار خود را در ادامه مسیر نشان داد.

با این حال، مهران مصطفوی، علی خامنه‌ای را دارای یک چارچوب فکری می‌داند که در آن منظومه‌ای مشخص از مفاهیمی مانند «انقلاب اسلامی»، «نظام اسلامی»، «دولت اسلامی»، «جامعه اسلامی» و در نهایت «تمدن اسلامی» جا می‌گرفت.

اما به گفته او، عملکرد چند دهه‌ای خامنه‌ای فاصله زیادی با شعارهایی مانند آزادی واقعی، عدالت واقعی و شکوفایی واقعی داشت که او آن را در برابر آنچه تمدن غربی می‌نامید، قرار می‌داد.

از نگاه این تحلیلگر، جامعه ایران در این دوره با بی‌عدالتی گسترده، محدود شدن آزادی‌های سیاسی و سرکوب‌های پی‌درپی روبه‌رو شد.

مهران مصطفوی بر این باور است که مهم‌ترین ویژگی شخصیتی آیت‌الله خامنه‌ای «بازی با زمان» بود و او به این طریق می‌توانست از بحران‌های مختلف عبور کند و بقای ساختار قدرت خود را حفظ کند.

به گفته او، خامنه‌ای برای غلبه بر «بحران مشروعیت» خود، به حذف و تضعیف رقابایی مانند آیت‌الله منتظری و سپس کاهش نقش هاشمی رفسنجانی، و نیز تقویت تدریجی جایگاه ولایت مطلقه فقیه اقدام کرد.

کارنامه خامنه‌ای از دیدگاه مهران مصطفوی هم نمره «بسیار منفی» می‌گیرد.

او می‌گوید خامنه‌ای کشوری ثروتمند و انقلابی را تحویل گرفت که در آن امکان مشارکت اجتماعی و سیاسی گسترده‌تری وجود داشت، اما آن را به ساختاری مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه تبدیل کرد.

آیا خامنه‌ای، خمینی را فهمیده بود؟

اکبر کرمی، شباهتی بنیادی میان دو رهبر جمهوری اسلامی نمی‌بیند. از نظر او، خمینی دارای پشتوانه اجتماعی گسترده و همچنین جایگاهی برجسته در میان فقهای شیعه ایران بود.

آقای کرمی می‌گوید: نظریه «ولایت مطلقه فقیه» خمینی، فارغ از پذیرش یا رد آن، از نظر فکری نظریه‌ای مهم و قابل تأمل بود.

این پژوهشگر مسائل سیاسی، با نگاهی از دریچه اندیشه‌های توماس هابز، فیلسوف بریتانیایی، می‌گوید: نظریه ولایت مطلقه فقیه، در سطح نظری، تلاشی برای حل مسئله رابطه میان دین و سیاست بود و حتی می‌توانست به پایان اسلام سیاسی منجر شود. این تفاوت، فاصله نظری دو رهبر را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد خامنه‌ای حتی در زمان حیات خمینی نیز این نظریه را به‌درستی درک نکرده بود.

به گفته آقای کرمی، خمینی در مقطعی به او اعتراض کرد که «شما ولایت فقیه را نفهمیده‌ای».

او معتقد است شخصیت رهبر کشته‌شده جمهوری اسلامی «کوچک، محدود و گرفتار خود» بود؛ برخلاف تصویری که او را دارای هوش سیاسی، مهارت مدیریتی و توانایی در حفظ قدرت نشان می‌دهد.

به داوری اکبر کرمی، خامنه‌ای پس از رسیدن به قدرت، نه‌تنها نظریه ولایت مطلقه فقیه خمینی را ادامه نداد، بلکه آن را دگرگون کرد و به الگویی بازگرداند که در آن رهبر سیاسی فراتر از قانون قرار گرفت.

او می‌گوید: خمینی در سطح نظری تلاش کرده بود ولی فقیه را در چارچوب نوعی قانون سیاسی تعریف کند؛ قانونی که حتی می‌توانست برای حل مشکلات حکومت دینی از چارچوب فقه سنتی عبور کند، اما خامنه‌ای آن را به ساختاری شخصی و اقتدارگرا تبدیل کرد.

یک فرد، یک خانواده، یک بیت

آنچه امروز از حکومت اسلامی و سرنوشت اسلام سیاسی در ایران دیده می‌شود، صرفاً محصول نظریه ولایت فقیه آیت‌الله خمینی و عملکرد آیت‌الله خامنه‌ای است، یا باید به حلقه‌ها و نیروهایی که در اطراف این رهبران قرار داشتند و در شکل‌گیری مسیر جمهوری اسلامی نقش داشتند نیز توجه کرد؟

از دیدگاه اکبر کرمی، آنچه در ایران رخ داده و آنچه در آینده نیز رخ خواهد داد، صرفاً محصول یک فرد نیست، بلکه نتیجه یک روند تاریخی و اجتماعی گسترده‌تر است؛ روندی که او آن را «پویش اسلام شیعی ایرانی و اسلام سیاسی» می‌نامد.

اکبر کرمی شیوه حکومت‌داری علی خامنه‌ای را مبتنی بر تضعیف نظام کارشناسی، امنیتی و سیاسی مستقل می‌داند و معتقد است این رویکرد، کشور را در مدیریت بحران‌ها ناتوان کرد و در بروز و تشدید

رخدادهایی چون قتل‌های زنجیره‌ای دگراندیشان، سرکوب‌های خشونت‌بار سیاسی و جنگ اخیر نقش داشت.

به گفته او، خامنه‌ای می‌کوشید با کنترل کامل ساختار قدرت، دوران رهبری خود را بدون چالش به پایان برساند و در کنار آن، جانشینی مجتبی خامنه‌ای را تضمین کند.

به باور آقای کرمی، جمهوری اسلامی در دوران رهبری علی خامنه‌ای به الگوی حکومت‌داری صفویه، قاجاریه و پهلوی رسید که در آن یک فرد، یک خانواده و یک «بیت» در مرکز تصمیم‌گیری قرار دارند.

از دیدگاه نویسنده کتاب «دانستن دموکراسی، همچون گفت‌وگویی بی‌پایان»، خامنه‌ای یکی از بدبیارهای تاریخ معاصر ایران بود. او فرصتی تاریخی را از مردم ایران گرفت؛ فرصتی که به گفته اکبر کرمی، پس از انقلاب بهمن ۵۷ می‌توانست به تجربه‌ای تازه از حکومت ملی و مردم‌سالاری منجر شود.

بر این اساس، او معتقد است اگر انقلاب ایران در آینده به دموکراسی و مردم‌سالاری منتهی نشود و کشور بار دیگر با فروپاشی یا انقلابی تازه روبه‌رو شود، یکی از عوامل اصلی این وضعیت، عملکرد علی خامنه‌ای خواهد بود.

خامنه‌ای؛ تصمیم‌گیر مسئولیت‌ناپذیر

مهران مصطفوی معتقد است شخصیت خامنه‌ای، در نگاه اول، نمایانگر رهبری است که هیچ‌گاه مسئولیت تصمیم‌های خود را نمی‌پذیرفت.

به باور آقای مصطفوی، رهبر پیشین جمهوری اسلامی در بسیاری از تصمیم‌های کلان کشور، حتی در جزئیات، از طریق دفتر گسترده‌ای که ایجاد کرده بود، دخالت مستقیم می‌کرد، اما زمانی که پیامدهای آن تصمیم‌ها آشکار می‌شد، پا پس می‌کشید.

آقای مصطفوی این موضوع را تفاوت عمده و آشکار شیوه رهبری خمینی با خامنه‌ای دانسته و با اشاره به آنچه سیاست او مبنی بر «نه جنگ و نه صلح» می‌نامد، می‌گوید: این شعار در عمل به وضعیتی انجامید که ایران هم جنگ را تجربه کرد، هم صلح را و هم به شرایط پیچیده امروز رسید.

به گفته مهران مصطفوی، خامنه‌ای با تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دفتر رهبری و تسلط بر نهادهای اطلاعاتی و حفاظتی، کوشید بر همه عرصه‌های کشور نظارت و کنترل مستقیم داشته باشد.

او ضمن مخالفت با دیدگاه اکبر کرمی درباره جایگاه آیت‌الله خمینی، می‌گوید: نمی‌توان نقش خمینی را صرفاً به عنوان نظریه‌پرداز ولایت فقیه، جدا از عملکرد تاریخی او، بررسی کرد.

آقای مصطفوی وضعیت امروز ایران را پیش از هر چیز نتیجه عملکرد آیت‌الله خمینی می‌داند؛ شخصیتی که به گفته این کنشگر سیاسی، با وجود فرهنگ‌اندی (کاریزما) و نفوذ گسترده، برخلاف اصل حاکمیت ملی عمل کرد و مسیر جمهوری اسلامی را به سوی ولایت مطلقه فقیه برد.

اکبر کرمی در واکنش به این نقد می‌گوید: اگر قرار باشد مسئولیتی متوجه کسی باشد، بخشی از آن متوجه اطرافیان خمینی در پاریس است؛ کسانی که، به تعبیر آقای کرمی، تصویری از خمینی به جامعه ایران ارائه کردند که همه ابعاد اندیشه و شخصیت او را آشکار نمی‌کرد.

مهران مصطفوی معتقد است، در جمهوری اسلامی پس از علی خامنه‌ای، تعادل میان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دفتر رهبری برهم خورده و سپاه استقلال و نفوذ سیاسی بیشتری پیدا کرده است.

به گفته او، مجتبی خامنه‌ای از جایگاهی به مراتب ضعیف‌تر از پدرش برخوردار است و در آینده، سپاه پاسداران احتمالاً نقش تعیین‌کننده‌تری در سیاست ایران خواهد داشت.

از دیدگاه اکبر کرمی نیز مجتبی خامنه‌ای همچنان دفتر، بیت و ساختار گسترده‌ای را در اختیار دارد، اما توازن قدرت در ایران تغییر کرده و مشخص نیست این ساختار پس از تحولات اخیر چگونه عمل خواهد کرد.

مهران مصطفوی همچنین درباره شکل‌گیری الگویی اقتدارگرا در ایران هشدار داد؛ الگویی که از آن با عنوان «رضاشاه اسلامی» یاد می‌شود و هرچند در ظاهر از ادبیات و مشروعیت دینی بهره می‌گیرد، در شیوه حکمرانی بر تمرکز قدرت در دست یک فرد استوار است.

این مطلب بخشی از:

پاراگراف اول

فراتر از خبر

بایگانی

ایران